

سیمای پرهیزگاران در خطبه متقین امیر مؤمنان علیه السلام؛ معرفت ناب و تکلیف‌مداری (۲)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این متن شرحی است بر کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام در باب صفات شیعیان واقعی. حضرت طلیعه معرفتی و ویژگی شیعیان را سه ویژگی کلی می‌شمارند که جامع و محور سایر صفات آنان است: معرفت حقیقی خدای متعال، عمل به دستورات و دارا بودن فضایل و ملکات فاضله.

فلسفه شناخت فضایل در کلام بزرگان و ائمه اطهار علیهم السلام این است که ما مدعیان تشیع، به شیعیان واقعی شباهتی یابیم. معرفت واقعی خدا زمانی به دست می‌آید که انسان خداوند را با همه صفات ثبوتی و سلبی و صفات ذات و فعل او بشناسد و به آنها باور داشته باشد. این معرفت زمانی بر رفتار انسان اثر می‌گذارد که عمیقاً در جان و روح او نفوذ کرده باشد؛ انسانی که باور ندارد خداوند به هر رفتاری پاداش و کیفری می‌دهد و او مالک یوم‌الدین است و در قیامت اعمال ما را حسابرسی می‌کند، بر اعمال خویش مراقبتی نخواهد داشت. از این رو، شیعیان واقعی که عارف به خدا هستند، لوازم آثار معرفتشان باید در رفتار و حرکات آنان تجلی یابد. پس رفتار و ویژگی‌های انسان هنگامی ارزشمند است که محور آنها معرفت خدا باشد.

کلیدواژه‌ها: عرفان، معرفت ناب، فضایل اخلاقی، معرفت.

سخن گفتیم. اکنون بنا نداریم آن مباحث را تکرار کنیم، بلکه در پی آنیم که از زاویه‌ای دیگر به مسئله عرفان و معرفت خدا بپردازیم: اینکه معنای عرفان و معرفت خدا چیست و در پی دستیابی به آن، انسان چه امتیاز و ویژگی‌ای به دست می‌آورد، و نیز آنکه این عرفان در سعادت و کمال انسان چه تأثیری دارد؟ تقریباً برداشت عرف و عموم مردم از عارف با شاعر، یکسان است. آنان شعرا و عرفا را در یک ردیف قرار می‌دهند و آنان را برخوردار از ذوق و قریحه‌ای ویژه می‌دانند که به گفتن شعر، اوراد خاص، شطحیات و سخنان رمزآلود و مطالبی مبهم و مجمل که دیگران درک نمی‌کنند می‌پردازند. بی‌تردید این معنا از عارف، در نظر امیرمؤمنان علیه السلام نیست و از نشانه‌های شیعه به‌شمار نمی‌آید؛ چون بیشتر کسانی که بدین معنا عارف می‌شوند، اصلاً شیعه نیستند و کسانی که این معنا از عارف بر آنها صدق می‌کند، هم میان اهل تسنن دیده می‌شود و هم شیعیان. افزون بر آن، گفتن شعر و غزل‌سرایی خودبه‌خود امتیازی به‌شمار نمی‌آید. قضاوت و برداشت اغلب مردم در این باره و دادن عنوان عارف به کسی که شعر می‌گوید و رفتار و حرکاتی ویژه از وی سر می‌زند، به‌سبب کم‌توجهی و بی‌دقتی و نشناختن عرفان حقیقی است. عرفان حقیقی به‌معنای شناخت حقیقی و واقعی خداوند است و سرآمد عارفان حقیقی، اهل‌بیت علیهم السلام، و در مرتبه و درجه بعد، شاگردان مکتب آنهاست و تنها از این سرچشمه جوشان معرفت ناب توحیدی می‌توان به عرفان حقیقی دست یافت. بنابراین، کسانی که لباسی خاص می‌پوشند و فرقه‌های صوفی‌مسلک، به‌هیچ‌روی عارف به‌شمار نمی‌آیند. آری، برخی از عارفان واقعی و حقیقی از لباس یا کلاهی ویژه استفاده می‌کردند و اکنون کسانی که از عرفان حقیقی

امیرمؤمنان علیه السلام پس از بیان فلسفه آفرینش انسان و فلسفه تشریح عبادات و تکالیف و چرایی فرمان خداوند به عبادت و اطاعت خود، دست مبارک خویش را بر شانه همام نهاد و فرمود: «أَلَا مَنْ سَأَلَ عَنْ شِيعَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرُّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ فِي كِتَابِهِ مَعَ نَبِيِّهِ تَطْهِيراً فَهُمْ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهْلُ الْفَضَائِلِ وَالْفَوَاضِلِ»؛ ای کسی که از شیعه اهل‌بیت علیهم السلام پرسش کردی - همان اهل‌بیتی که خداوند پلیدی را از آنها برده و آنها را پاک و پاکیزه قرار داده و در کتاب خود، آنها را در ردیف پیامبرش، پاک قرار داده است - بدان شیعیان کسانی هستند که خدا را می‌شناسند و به اوامر او عمل می‌کنند و اهل فضیلت‌ها و مقامات عالیه و اهل نعمت‌ها و احسان‌ها هستند.

چنان‌که گفتیم، روایت نوف بکالی که در آن ویژگی‌های شیعیان واقعی را برشمرده‌اند، به خطبه متقین بسیار شباهت دارد و جز مقدمه‌ای که در روایت آمده و در خطبه همام یا خطبه متقین نیامده، تقریباً نود درصد از مضامینی که در خطبه ویژگی‌های پرهیزگاران دانسته شده، در این روایت به‌منزله و ویژگی‌های شیعیان ذکر شده است. حضرت در طلوعه معرفی ویژگی‌های شیعیان واقعی، سه ویژگی و صفت کلی آنان را برمی‌شمارند که جامع و محور سایر صفات آنهاست و دیگر اوصاف، تفصیل، آثار و نشانه‌های این صفات سه‌گانه‌اند. این سه ویژگی عبارت‌اند از: معرفت حقیقی خداوند، و پیامد آن عمل به دستورهایش، و سپس دارا بودن فضایل و ملکات فاضله و مقامات عالی.

ما در مباحث گذشته و به مناسبت‌های گوناگون، به‌ویژه در بررسی و شرح مناجات عارفین که دوازدهمین مناجات از مناجات‌های پانزده‌گانه امام سجاده علیه السلام است، درباره عرفان و معرفت خدا و اشتراک معنایی آن دو

دیگران، عدالت‌ورزی (به‌ویژه برای کسانی که وظیفه حکومت و امارت بر مردم را بر دوش دارند) و شجاعت است. آیا معرفت خداوند در ردیف این فضیلت‌هاست و بر آنها امتیاز و برتری ندارد؟ بدین معنا که اگر شیعه‌ای یکی از این فضیلت‌ها را داشت، مرتبه‌ای از تشیع را دارد و پیرو واقعی اهل بیت علیهم السلام به‌شمار می‌آید. اگر کسی راست‌گو و درست‌کردار بود، شیعه به‌شمار می‌آید؛ چون مرتبه‌ای از صفات شیعه را دارد، هرچند به خداوند معرفت نداشته باشد؟ پس ما باید نسبت معرفت خداوند با دیگر فضیلت‌ها را بشناسیم. اساساً شناخت فضایل و ویژگی‌هایی که در سخنان بزرگان دین، از جمله امیر مؤمنان علیه السلام برای شیعیان برشمرده شده برای این است که ما مدعیان تشیع به شیعیان واقعی شباهتی یابیم و انگیزه کافی برای دستیابی به آن صفات در ما فراهم شود. آیا تنها به این دلیل که معرفت و عرفان خدا در سخنان امیر مؤمنان علیه السلام به‌منزله یکی از صفات شیعیان برشمرده شده، انگیزه کافی برای دستیابی به معرفت خدا در ما پدید می‌آید؟ وقتی ما به امتیاز و برتری معرفت خدا بر سایر صفات پی‌نبریم، این ویژگی نزد ما از نظر اهمیت در ردیف سایر فضایل قرار خواهد گرفت و همان‌گونه که به دیگر ویژگی‌ها اهمیت نمی‌دهیم، به این ویژگی نیز اهمیت نخواهیم داد. درحالی‌که ویژگی عرفان الهی جایگاهی ویژه میان کمالات و صفات مؤمنان و شیعیان دارد و مقدم بر آنها و نیز مقوم سایر صفات است. از این‌رو، حضرت آن را در طلیعه صفات شیعیان واقعی قرار می‌دهند و پس از آن عمل به تکالیف و اوامر الهی را ذکر می‌کنند؛ زیرا معرفت خداوند چون ریسمانی در همه فضایل و کمالات تنیده شده است و بدون آن، هیچ‌گونه فضیلت و کمال واقعی تحقق نمی‌یابد.

بهره‌ای ندارند، از همان لباس و کلاه استفاده می‌کنند. از سر این شباهت، عوام آنها را عارف می‌نامند. مانند آنکه یکی از نشانه‌ها و ویژگی‌های فقها داشتن عمامه است، اما چنان نیست که هرکس عمامه بر سر بگذارد، فقیه و عالم به‌شمار آید. ممکن است فردی بی‌سواد نیز عمامه بر سر بگذارد. پس هرکس که به عرفان تظاهر می‌کند و شعر می‌گوید و از اصطلاحات عرفانی استفاده می‌کند یا حرکاتی خاص بروز می‌دهد، مصداق عارفی که امیر مؤمنان علیه السلام از او یاد کرده، نیست. منظور آن حضرت از عارفین، کسانی که در برداشت عموم مردم، عارف شناخته می‌شوند نیستند؛ بلکه منظور کسانی‌اند که به حقیقت عرفان دست یافته‌اند و خدا را به‌راستی می‌شناسند.

جایگاه معرفت خداوند و پیشی آن بر سایر فضایل

پرسش دیگر این است که خداشناسی چه جایگاه و اهمیتی دارد و با سایر فضیلت‌ها چه نسبتی دارد؟ برخی فضیلت‌ها برای همه انسان‌ها مهم و محترم‌اند و به مسلمانان و شیعیان اختصاص ندارند. یکی از آن فضیلت‌ها، راست‌گویی است که فطرت همه انسان‌ها خواهان آن است و همه آن را می‌ستایند. در روایات ما نیز شیعیان به راست‌گویی و درستکاری سفارش شده‌اند و از شمار ویژگی‌های مؤمنان و دین‌داران معرفی شده است، چنان‌که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عِلْمَاتٍ يَعْرِفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَالْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ...» (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۶۷، ب ۱۴، ص ۲۸۹، ح ۱۱)؛ دین‌داران نشانه‌هایی دارند که به آنها شناخته می‌شوند. [از جمله آنها] راست‌گویی، ادای امانت و وفای به عهد است... .

از جمله فضیلت‌ها، امانت‌داری، رعایت حقوق

مفهوم و مراتب معرفت خدا

معرفتی که بر رفتار انسان اثر می‌گذارد و در زندگی انسان تحول ایجاد می‌کند، از فراگیری برخی مفاهیم و براهین در باب توحید فراتر است و فراگیری آنها با تحول رفتاری ملازمه قطعی ندارد. این معرفت که از ویژگی‌های خاص شیعه واقعی و مبنای تکامل و تعالی آدمی است، شناخت رابطه خود با خداست؛ اینکه آدمی بداند خداوند با او و عالم چه نسبت و رابطه‌ای دارد و نیز دانستن اینکه رابطه او با خداوند باید چگونه باشد و در مقام بندگی او چه وظایفی دارد.

بی‌شک درک و باور فقر محض آفریدگان و غنای مطلق خداوند و حاکمیت بلامنازع مشیت و اراده خداوند بر عالم هستی و نوع ارتباطی که ما به منزله بنده‌ای سراپا نیاز باید با خداوند داشته باشیم، با دریافت برخی مفاهیم درباره خداوند و صفات ثبوتی و سلبی آن به دست نمی‌آید. کسانی هستند که دانش خداشناسی دارند و به خوبی می‌توانند براهین آن را تبیین کنند، اما این شناخت فراتر از دریافت‌های مفهومی و حصولی نیست و بر رفتار آنها تأثیری نمی‌گذارد و موجب تقویت ایمانشان نمی‌شود. چه بسا کسانی به وجود خداوند اعتقاد داشته باشند، اما در عمل، خود را از خدا مستقل بدانند و ارتباط و وابستگی خود را به او درک نکنند. وقتی به آنها می‌گویند که خدا را بندگی کنید و در پی انجام تکالیف الهی برآیید، در پاسخ می‌گویند ما خداوند را پذیرفته‌ایم و دوستش داریم، اما می‌خواهیم آن‌گونه که خود تشخیص می‌دهیم زندگی کنیم.

همه معتقدند که خداوند همه‌جا حضور دارد. حتی اگر از کودکی دبستانی پرسند خدا کجاست، خواهد گفت: خداوند همه‌جا حاضر است. اما این سطح از معرفت چقدر در رفتار ما تأثیر دارد؟ اگر ما به‌راستی خداوند را

پس پرسش نخست این است که معرفت خداوند چه جایگاهی میان سایر فضایل دارد و چه نقشی در تکامل انسان و اتصاف به شیعه حقیقی ایفا می‌کند. پرسش دوم این است که معرفت حقیقی به خداوند چگونه تحصیل می‌شود. سوم اینکه، معرفت خداوند چه تأثیری در زندگی انسان دارد.

پیش از آنکه به این پرسش‌ها پاسخ‌گوییم، به مفهوم معرفت خدا نگاهی می‌افکنیم. بی‌شک شیعه و سنی و پیروان دیگر ادیان توحیدی، خدا را باور دارند و تصور و مفهومی از خداوند در ذهنشان نقش بسته است. بی‌تردید این مرتبه از معرفت خداوند نمی‌تواند مصداق معرفت پروردگار در کلام علی علیه السلام باشد که ویژگی شیعیان واقعی شمرده شده است؛ زیرا هر موحد، مسلمان و مؤمنی، پیش از اینکه هر دینی، از جمله اسلام را بپذیرد، باید به این حد از معرفت خداوند دست یافته باشد؛ باید بداند خدایی وجود دارد که حی و عالم و قادر است و عالم را آفریده و تدبیر و اداره عالم در دست اوست. تا کسی نداند که خدایی وجود دارد، نمی‌تواند موحد باشد و این معرفت ابتدایی خداوند را همه پیروان ادیان توحیدی دارند.

مرتبه بالاتر معرفت خداوند زمانی به دست می‌آید که انسان خداوند را با همه صفات ثبوتی و سلبی و صفات ذات و فعل او بشناسد و به عینیت صفات خدا با ذات او باور یابد. بی‌تردید این حد از معرفت خداوند نیز در رفتار انسان چندان تأثیری ندارد و نمی‌تواند مصداق معرفتی باشد که حضرت آن را از صفات برجسته شیعیان واقعی برمی‌شمارند. آیا وقتی کسی خداوند و صفاتش را شناخت و اعتراف کرد که صفات خدا عین ذات اوست شیعه شده است؟

باور ما راه نیافته است؛ مانند موجی که سطح آب را فرامی‌گیرد و تأثیری بر لایه‌های زیرین آب ندارد.

معرفت حقیقی؛ نقش آفرین در رفتار انسان

معرفتی بر رفتار انسان اثر می‌گذارد و بازتاب رفتاری دارد که تا عمق دل آدمی نفوذ کرده باشد. این معرفت هر اندازه عمیق‌تر باشد، بیشتر در کمیت و کیفیت اعمال اثر می‌گذارد. از این رو، افراد خبره که درستی و نادرستی و کیفیت عمل را تشخیص می‌دهند، می‌توانند از چگونگی رفتار افراد، مرتبه معرفت آنها را تشخیص دهند. کسی که به راستی خداشناس است، اعمال شایسته و خدایسندش، هم از جهت کمیت فزونی می‌گیرد و هم بر کیفیت آنها افزوده می‌شود. حال اگر کسی باور داشته باشد که خداوند پاداش اعمال انسان را می‌دهد، آیا حاضر می‌شود کار بیهوده‌ای انجام دهد که هیچ سودی ندارد؟ آیا حاضر می‌شود بزرگترین دارایی و سرمایه خود، یعنی عمرش را در مسیر باطل صرف کند؟ عمری که اگر یک لحظه آن برای عبادت یا گفتن یک تکبیر و یا تسبیح خداوند صرف شود، چنان ارزش و قیمتی می‌یابد که نمی‌توان آن را با مقیاس‌های مادی سنجید.

کسی که به جای عبادت و گفتن ذکر خدا، به شوخی کردن، جوک گفتن و مسخره کردن دیگران می‌پردازد و سخنانی می‌گوید یا رفتاری انجام می‌دهد که نه تنها سودی ندارد، بلکه زیان‌بخش است، خدا را نشناخته است. وقتی انسان باور نداشته باشد که خداوند به هر رفتاری پاداش یا کیفر می‌دهد و باور نداشته باشد که خداوند مالک یوم‌الدین است و در قیامت، اعمال ما حسابرسی می‌شود و هیچ‌یک از اعمال ما از نظر خداوند پنهان نیست، بر اعمال و رفتارش مراقبتی نمی‌کند.

حاضر می‌بینیم، چرا در برابر او به گونه‌ای رفتار می‌کنیم که حاضر نیستیم در مقابل کودکی سه‌ساله رفتار کنیم؟ چرا از انجام دادن برخی رفتارها سرمشار نیستیم؟ معلوم می‌شود که ما با زبان می‌گوییم که خدا همه‌جا حاضر است، اما در پی این شناخت و ادعا باوری شکل نگرفته که در رفتار و ساخت شخصیت ما تأثیر داشته باشد. همه ما می‌گوییم که روزی هرکس در دست خداست، اما این حرف تعارف است و باور نداریم که روزی ما را خدا می‌رساند. اگر به راستی باور داریم که روزی در دست خداست، چرا برخی با دروغ و تقلب در پی کسب مال برمی‌آیند؟ چرا حق دیگران را ضایع می‌کنند و در دادوستد یکدیگر را فریب می‌دهند؟

کسی که به راستی باور دارد خداوند روزی‌رسان است، از راه‌های نامشروع در پی کسب مال بر نمی‌آید. اگر ما باور داریم که خدا روزی‌رسان است، چرا حقوق الهی مال خود را نمی‌دهیم؟ چرا خمس و زکات مالمان را نمی‌پردازیم؟ ما از آن روی خمس و زکات نمی‌دهیم که نمی‌خواهیم از روزی و مالمان کاسته شود و می‌خواهیم بیشتر از مال خود استفاده کنیم. با توجه به آنچه گفته شده و در روایات نیز آمده، پرداخت خمس و زکات و سایر واجبات و حقوق اموال، دارایی انسان را گسترش می‌دهد و آن را بیمه می‌کند. خود نیز به تجربه دریافته‌ایم که پرداخت خمس و زکات به مال انسان برکت می‌دهد. باین حال، برخی حاضر نمی‌شوند حقوق الهی مال خود را بدهند، یا با کراهت و سختی خمس می‌دهند و یا بر کسی که خمس و زکات را دریافت می‌کند، منت می‌گذارند و احساس می‌کنند که به او کمک کرده‌اند. این کوتاهی‌ها از آن جهت است که واژه‌های ما و مفاهیمی که درباره دین در ذهن ما نقش بسته، تنها سطح ذهن ما را فرا گرفته و به عمق

داشتن دیگران و حرمت نهادن به ایشان آثاری دارد که در رفتار و نوع برخورد با آنان آشکار می‌شود.

شیعیان واقعی که عارف به خداوندند، لوازم و آثار معرفتشان در رفتار و حرکات آنان ظهور می‌یابد و همه ویژگی‌هایشان بازتاب میزان معرفت آنان به خداوند و برخاسته از آن است؛ چه اینکه وقتی به صفاتی که امیرمؤمنان علیه السلام برای شیعیان برشمرده‌اند دقت می‌کنیم، درمی‌یابیم که محور همه آنها معرفت خداست. اگر آن سطح از معرفت خدا تحقق نیابد، ممکن است در ظاهر سطحی از آن صفات در کسی تحقق یابد، اما بدین ترتیب آن صفات ویژه شیعیان نخواهد بود؛ چون بر محور معرفت شکل نگرفته‌اند و ممکن است کافری نیز سطح ظاهری آن صفات را داشته باشد، اما چون پشتوانه و مبنای آن ویژگی‌ها معرفت خدا نیست، ارزش واقعی ندارد و در فراهم آوردن سعادت ابدی انسان نقشی نخواهد داشت. پس رفتار و ویژگی‌های انسان هنگامی متعالی و ارزشمند است که محور آنها معرفت خدا باشد و ما اگر بخواهیم در حد ظرفیت خود و در حد شباهت جستن یک شمع به خورشید، به امیرمؤمنان علیه السلام شباهت یابیم، باید در درجه نخست بکشیم معرفتیمان را به خداوند افزون کنیم. البته لازمه این معرفت، شناخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نیز هست. آن‌گاه وقتی این معرفت واقعی به دست آمد، آثارش در رفتار انسان نیز ظاهر می‌شود و موجب سعادت دنیوی و اخروی ما می‌گردد.

منبع

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۶ق، بحارالانوار، تهران، المكتبة الاسلامیه.

پس معرفتی از بارزترین صفات شیعه به‌شمار می‌آید که در اعماق دل انسان نفوذ کرده باشد و او آن را باور داشته باشد و نتیجه و اثرش در رفتار آدمی ظاهر شود. از این رو، امیرمؤمنان علیه السلام پس از ذکر معرفت خدا به منزله نخستین و شاخص‌ترین ویژگی شیعیان واقعی، دومین ویژگی آنها را عمل به تکالیف و اوامر الهی برمی‌شمارند. به‌راستی این ویژگی، بازتاب رفتاری ویژگی نخست است. کسی که گناه می‌کند، ممکن است به مرتبه‌ای از معرفت خدا رسیده باشد، اما معرفت حقیقی ندارد. کسی که عارف بالله است، گناه نمی‌کند. ویژگی بارز وجودی او معرفت خداست و همه وجودش از عرفان خداوند آکنده است. با این مرتبه از معرفت، وی نه تنها گناه نمی‌کند، بلکه کار لغو نیز از او سر نمی‌زند و همه توجهش به خداوند است. او همه چیز را آثار خداوند می‌داند و به هر چیزی، از آن نظر که با خداوند ارتباط دارد، می‌نگرد.

ما باید بکشیم به سطحی از معرفت و باور خداوند دست یابیم که در رفتارمان بازتاب یابد؛ چه آنکه شناخت خداوند و صفات او لوازمی دارد که ما باید در مقام عمل به آن لوازم پایبند باشیم. اگر کسی شخصی را بزر و محترم بشمارد، ارج نهادن به او را بر خود لازم می‌شمرد؛ زیرا هرکس با هر نظام ارزشی، متناسب با آن نظام به کسانی که مقام دنیوی یا علمی و یا معنوی دارند، احترام می‌گذارد. آیا ممکن است انسان در برابر شخصیت بلندمرتبه‌ای که احترامش را بر خود لازم می‌داند، اعمالی سبک نشان دهد؛ در برابرش قهقهه سر دهد؛ داد و فریاد بزند؛ یا حرکاتی بی‌جانانه انجام دهد؟ انجام دادن چنین رفتارهایی نشان ندانستن جایگاه آن شخص و بی‌احترامی به اوست. انسان در برابر یک شخصیت بزر و محترم باید باادب و احترام سخن بگوید و رفتار کند؛ چون پاس